

نشاط در عبادت با امر به خدعه با نگاه به نهج البلاغه

احمد ربانی خواه^۱، فریبا علیزاده طوسی^۲

^۱ عضو هیئت علمی گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه پیام.

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم و معارف نهج البلاغه دانشگاه بین المللی امام رضا (علیه السلام) ..

احمد ربانی خواه

Rabbani_kh@pnu.ac.ir

چکیده

عبادت از جمله عواملی است که انسان را از صفات رذیله‌ای چون حرص و طمع، دروغ، خودخواهی و دلبستگی به امور مادی دور می‌کند و زندگی توأم با آرامش روان را به ارمغان می‌آورد. راهکاری که حضرت در نامه ۶۹ به حارث همدانی ارائه می‌کنند امر به خدعه در عبادت است: «خادع نفسک للعباده». در این نوشتار با استفاده از روش کتابخانه‌ای با تحلیل روایی، نخست معنای واژگانی «خدعه» با کلمات هم معنا مانند کید و مکر بررسی شده است. در سایه این بررسی و سنجش شباهت‌های میان این واژگان نشان داده ایم که این واژگان در افعال خیر و شر جنبه ابزاری دارد و بدون در نظر گرفتن شرایط و سیاق کلام نمی‌توان برای آن‌ها بار معنایی مثبت و یا منفی در نظر گرفت. همچنین با بررسی تعاریف نفس و ویژگی‌های آن تاکید شده که برای تعلیم روح و نفس انسان و مطیع ساختن آن، آداب خاصی وجود دارد.

واژگان کلیدی: خدعه، نفس، عبادت، امام علی (ع)، نهج‌البلاغه.

مقدمه

سخنان و رهنمودهای امیر ملک سخن، پس از قرآن کریم و روایات نبی اکرم متقن‌ترین سخنان در موضوعات دینی است. از امتیازهای کلام مولی علی (علیه السلام) این است که افزون بر جذب خاطرها و اندیشه‌ها، به دل‌ها و روح‌ها نور، حرارت، عشق، نشاط، ایمان و استحکام می‌بخشد؛ هم از این روست که عالمان بزرگ گل‌هایی از این گلستان سخن چیده و در آن به تأمل نشسته‌اند. پژوهش پیرامون مباحث اخلاقی از آن جهت اهمیت دارد که افزون بر بحث و یافته‌های علمی، در عمل نیز به محقق کمک می‌کند تا نسبت به آن فضیلت یا رذیلت اخلاقی عکس‌العمل مناسبی نشان دهد؛ فضایل را پرورش و از رذایل دوری کند که خدعه و فریب نیز از این قاعده مستثنا نیست.

طرح مسئله، پرسش‌ها و فرضیه‌ها

با نگاه به فرمایش امیر مومنان که می‌فرمایند: «خادع نفسک للعباده» (نهج البلاغه، نامه ۶۹) این پرسش رخ می‌نماید که چگونه امام علی (ع) در توصیه به یک امر عبادی و ممدوح، به خدعه و فریب امر کرده‌اند؟ امری که در نخستین نگاه بار معنایی منفی و پیام مذموم و ناشایستی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند.

این پژوهش در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی زیر است:

۱. آیا چنین بیان به ظاهر مذمومی برای کاری ممدوح، درست است و یا باید آن را تاویل کرد؟
۲. آیا واژه خدعه همیشه و در همه موارد، مفهومی ناپسند و مذموم دارد؟
۳. مخاطب امام در این امر چه کسانی‌اند؟

در برابر پرسش های مذکور به دنبال اثبات فرضیات زیر هستیم:

۱. با توجه به نام کتاب - نهج البلاغه - که راه روشن بلاغت و آیین درست سخنوری است و صاحب این سخنان به فرموده خویش از امیران کلام است: «وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ.» (نهج البلاغه، کلام ۲۳۳) انتخاب هر واژه ترین شکل آمده در عبارات به بهترین حالت و به صحیح است.

۲. خدعه انحصاراً بار معنایی مذموم ندارد بلکه در شرایط متفاوت معانی مختلفی پیدا می کند و معنای آن به خودی خود و خارج از بافت کلام و سیاق سخن، خنثی است.

۳. مخاطب امام در این سخن، انسانی است که دنیا همواره در برابر دیدگانش خودنمایی می کند و با نشان دادن زیبایی هایش خود را در نفس انسان محبوب و چه بسا معبود قرار می دهد. با چنین خودنمایی است که نفس با فریب دنیا همراه می شود و انسان را از انجام کارهای عبادی و نیکو باز می دارد. در چنین شرایطی فریب او را تنها می توان با فریب پاسخ داد.

پیشینه تحقیق

تا کنون تحقیق و پژوهشی که به طور مستقل به موضوع خدعه در عبادت با نگاه به نهج البلاغه پرداخته باشد انجام نگرفته است. شروح معتبر و مشهور نهج البلاغه نیز چیزی بیش از معنای لغوی این واژه به دست نداده اند.

۱- خدعه

۱-۱- بررسی واژگانی

اولین گام در معرفی یک مفهوم خاص، آشنایی ظاهری و شناخت ویژگی های سطحی آن می باشد که در راستای یکسان سازی مفاهیم اولیه برای نقل و انتقال معانی مورد توجه قرار می گیرد، بدین معنا که بیان مطالب بدون به کارگیری واژگان میسر نیست و تلقی غیر همسان از الفاظ باعث بروز مشکل در فهم مقصود می گردد؛ لذا به ناچار باید برخی واژگان کلیدی توضیح داده شوند تا معانی ای که نویسنده از آنها در ذهن داد به همان صورت به خواننده منتقل شود و فرایند انتقال پیام ناکام نماند. برای نیل به این مقصود در نخستین گام واژه «خدعه» را بررسی می کنیم..

(الف) خدعه در لغت

«خدعه» در لغت به معنای چیزی است که انسان با آن فریب داده می شود. «خَدَعَهُ» یعنی او را فریب داد و از جایی که متوجه نشد، امری ناپسند برای او اراده کرد (ابن منظور، ج ۴، ص ۳۷) وقتی گفته می شود «رَجُلٌ خُدَعَهُ» یعنی مردی که مردم را فریب می دهد. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۶)

اصل ماده «خدع» به معنای اخفاء است. کهن ترین تعبیر از این ماده درباره حیوانی است که می خواهد خود را از شکارچی مخفی کند. «ثعلب خادع» و «ضب خادع» به روباه و سوسماری می گویند که از شکارچی می گریزد و خود را در پشت بوته خاری یا سوراخی پنهان می کند و می خواهد شکارچی را فریب دهد. صفت خدعه در مناقبان نیز بروز و ظهور دارد؛ زیرا آنان در ظاهر عملی انجام می دهند که باعث اخفای قصد باطنی شان می شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷)

(ب) واژگان هم معنا

خدعه از ماده «خدع» به معنای وادار کردن دیگری به کاری که او در صدد آن کار نبوده و آشکار کردن کاری بر خلاف آنچه که پوشیده است. خدعه معنایی نزدیک به مکر دارد، که در قرآن پنج بار به کار رفته است. در دانش واژه شناسی، واژه مکر با واژگانی مانند کید و خدعه مترادف گرفته شده است که همه آنها در معنای پنهان کاری مشترک هستند. (مصطفوی، ج ۱۱، ص ۱۴۳)

مکر در لغت به معنای تدبیر برای ضرر رساندن یا حيله گری در نهان آمده؛ (همان) یعنی منصرف کردن غیر از تصمیم به وسیله نیرنگ (ابن منظور، ج ۵؛ ۱۸۳). برابرنهاده «مکر» در زبان فارسی فریب، نیرگ و ... است.

ماده مکر در قرآن کریم ۴۳ بار به کار رفته که بیشتر موارد درباره خداوند مطرح شده؛ از این رو برخی برای مکر در قرآن کریم معنای تدبیر و تقدیر را در نظر گرفته اند.

کید به معنای سعی و تلاش در ضرر رساندن به غیر به صورت حيله کردن است (طریحی، ج ۳، ۱۳۹). این ماده در بسیاری از موارد به معنای مکر بیان شده و ۳۵ مرتبه در قرآن به کار رفته است. تفاوت کید با مکر در شدت عمل و اثرگذاری بیشتر کید است (عسگری، ص ۵۰۸).

(ج) تفاوت های مکر با کید و خدعه

بر اساس معنایی که برای مکر ذکر شده، مکر جنبه ابزاری دارد و می تواند ابزاری برای افعال خیر یا افعال شر قرار گیرد؛ از این رو مکر هم می تواند در افعال شر و هم در افعال خیر به کار رود؛ مانند: خوراندن داروی مفید به کودک مریض به وسیله مکر (سیدمهدی شمس الدین، ص ۲۱۳).

البته کاربرد واژه مکر، به ویژه در زبان فارسی، بیشتر در موارد مذموم است. (مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۵۶۶) با این بیان می توان گفت که واژه خدعه بار منفی در ذهن ندارد؛ زیرا خدعه و فریب جنبه ابزاری دارند و به تنهایی دارای بار مثبت و یا منفی نیستند بلکه از جهتی که مفهوم پنهان کاری و یا تدبیر به خود می گیرد معنای مذموم یا ممدوح بر آن بار می شود. در فرهنگ عربی به بخش پنهان خانه که در فارسی «خلوت خانه»، «حیات خلوت» یا «گنجه» گفته می شود را «مَخْدَع» و جمع آن را «مَخَادِع» می نامند. (دهخدا)

در نگاه قرآنی نیز مکر به عنوان ابزاری برای نیت‌های مذموم و نیت‌های خیر به کار می‌رود. برای نمونه در برخی آیات مکر با وصف «سیئه» توصیف شده است:

«...اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (آل عمران: ۱۲۰)

«...اینها همه به خاطر استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد.»

وصف سیئه در این آیه و آیاتی از این دست بیانگر آن است که مکر از منظر قرآنی می‌تواند ابزاری برای افعال شر باشد و مفهوم مخالف این است که همین مکر می‌تواند ابزاری برای افعال خیر نیز باشد. (قریشی، ج ۶: ۲۵۶).

در برخی آیات قرآنی مکر به خداوند نسبت داده شده است:

«وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ...» (آل عمران: ۵۴)

«و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (بر حفظ او و آیینش) چاره‌جویی کرد...»

انتساب مکر به خداوند و توجه به این نکته که از خدای تبارک هیچ فعل مذمومی سر نمی‌زند، روشن می‌کند که قرآن کریم مکر را تنها ابزاری برای افعال شر نمی‌داند؛ بلکه مکر می‌تواند در دست کسانی با نیت‌های پاک باشد و در افعال خیر به کار رود؛ همچنانکه می‌تواند ابزاری در دست صاحبان نیت‌های شوم باشد و در افعال شر به کار رود.

بنابراین با توجه به کاربرد این واژه در عرب، هیچ یک از واژگان مکر و خدعه و حيله بار منفی ندارند؛ زیرا ریشه معنایی این کلمات پنهان کاری است. بسته به اینکه پنهان کاری در چه جهت و به چه هدفی باشد بار معنایی خود را پیدا می‌کند. برای نمونه درباره واژه حيله در گفتاری مشهور میان فقها و اصولیان در باب نماز می‌خوانیم: «الفقيه كل الفقيه من يحتال ولا يعيد الصلاة.» «فقيه توان مند کسی است که راه چاره بجوید تا مردم در نمازی که گزارده اند نیازی به دوباره گزاردن نیابند.» (مصطفی خمینی، ج ۳، ۴۸۰). فعل یحتال به معنای چاره جویی است و واژه حيله در صفات فقیه آمده است. اگر حيله برای فرار از حرام به سوی حلال باشد حيله مثبت است، ولی اگر خلاف آن باشد حيله منفی است. درباره مکر نیز وضعیت به همین گونه است. اگر در فرایند مکر کاری صورت پذیرد که فرد را از انجام فعل شر بازدارد مکر نیکویی است و خداوند خیر الماکرین است، اما اگر بازگردن فرد از انجام کار نیکو باشد، همان مکر سیئه است. مفهوم درست یا نادرست خدعه نیز بر همین منوال قابل تشخیص و ارزیابی خواهد بود.

۲-۱- زمینه های خدعه در نهج البلاغه

امام علی (ع) در عباراتی به زمینه های خدعه و عوامل فریفتگی آدمی اشاره می‌کنند:

۱. وابستگی مادی و آرزوهای غیر منطقی

«فَأَتَقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ، وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنْ أَجَلَهُ مَسْتَوْرٌ عَنْهُ، وَ أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ، وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ بِزَيْنٍ لَهُ الْمَعْصِيَةِ لِيُرْكَبَهَا، وَ يَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيَسُوِّفَهَا، حَتَّى تَهْجُمَ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلُ مَا يَكُونُ عَنْهَا.» (نهج البلاغه، خطبه ۶۳)

پس هر بنده‌ای باید از پروردگارش پرواگیرد، خیرخواهانه خود را پند دهد، و توبه اش را پیش فرستد، بر خواسته تن چیره شود، زیرا سررسیدش از او پوشیده است، و آرزویش او را فریبنده، و شیطان بر او نگهبان گردیده: سرپیچی از فرمان خدا را برایش می‌آراید تا بدان دست یازد، و به امید توبه نگهش می‌دارد تا امروز را به فردا اندازد، تا اینکه ناگهان در غفلت زده ترین حالات لشکر مرگ بر او هجوم آرد.

۲. دنیا با جاذبه های فریبا

«أَمَّا بَعْدُ فَأَنْتَ أَحَدُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلُوَّةٌ خَضِرَةٌ، حَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ، لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَ لَا تُؤْمَنُ فَجَعَتُهَا، رَأَى ضَرَارَةَ، حَائِلَةً زَائِلَةً، نَافِدَةً بَائِدَةً، أَكَالَةَ غَوَالِهِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰)

اما بعد، من شما را از این جهان بیم می‌دهم؛ زیرا شیرین و سرسبز می‌نماید، سراسر پوشیده از خواسته‌ها است، و با بهره‌های زودگذر رنگ دوستی به خود گرفته است و با اندک داده خود زیبا می‌نماید، و با آرمان‌ها خود را بیاراید، و با فریفتگی خود را آرایش کند. شادی آن ناپاید، و از دردمندی‌اش را آسودگی نشاید. فریبکاری است بس زیان رساننده، جلوگیرنده‌ای است از بین رونده، به سرآینده‌ای است نابود کننده، بسیار خاری است غافلگیر سازنده.

۳. ساده اندیشی

نخستین باور خوارچ که به شکل گیری این گروه انجامید، عقیده آنان درباره حکمیت بود. آنها در جنگ صفین پس از آنکه امیر المؤمنین (ع) به ناچار به حکمیت و داوری ابوموسی و عمروعاص رضایت داد و سند تحکیم امضا شد، علم مخالفت برداشتند و رو در روی آن حضرت قرار گرفتند و گفتند: ما رضایت نمی‌دهیم که در دین خدا، افراد و اشخاص حکمیت کنند. حکومت فقط از آن خداست (لاحکم الا لله).

البته کسانی این سخن را می‌گفتند که خود حکمیت را به امیر المؤمنین (ع) تحمیل کردند و بعد به اشتباه خود بردند. آنان به امام گفتند: ما اشتباه کرده‌ایم و از خطای خود توبه می‌کنیم و تو هم باید توبه کنی و گرنه کافری. امام در خطابه ای آتیش به این گروه کج فهم ساده اندیش چنین می‌فرماید:

«أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةً وَ غِيْلَةً، وَ مَكْرًا وَ خَدِيْعَةً: إِخْوَانًا وَ أَهْلُ دَعْوَانَا، اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ كُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَ أَوْلَاهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ، فَاقْبِمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَ عَضُوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ، وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقِ نَعَقٍ، إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَ إِنْ تُرِكَ ذَلَّ.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱)

آیا هنگام بالا بردن قرآن‌ها، از روی چاره سازی و غفلت‌گیری، و فریفتاری و نیرنگ‌بازی، نگفته‌اید برادران ما و هم‌کیشان ما هستند، از ما درخواست گذشت کرده اند، و با روی آوردن خدای سبحان، خواستار آسایش شده اند؛ پس اندیشه پذیرفتنی از ایشان است، و زدودن گرد آلوده از رخسارشان؟ از این رو به شما گفتم: این کاری است که برون آن نشانه گرایش به آیین است، و اندرون آن تجاوز به دین و دشمنی و کین، و آغاز آن بخشایش است و مهربانی، و انجام آن پشیمانی. پس بر کار خود پایداری ورزیده و راه خود را همچنان در پیش گیرید و بر ادامه جهاد دندان هایتان را بر هم فشارید و به بانگ هر بانگ دهنده‌ای گوش نسیارید؛ که اگر پاسخش دهند گمراه سازد و اگر به خود رهایش کنند خوار گردد.

۴. بی توجهی به پندهای روزگار

«وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتَكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ، وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْإِطْطَاتِ، وَ أَذْنُكَ عَلَى سَوَاءٍ، وَ لَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نَزُولِ الْبَلَاءِ بِجَسْمِكَ، وَالتَّنْقِصِ فِي قُوَّتِكَ، أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تُغْرِكَ.» (نهج البلاغه خطبه ۲۲۳)

و به درستی و راستی می‌گویم این جهان تو را نفریفت، لیکن تو بدان فریفته شدی، زیرا این جهان است که با پند و اندرزهایش، پرده‌ها را از برابر چشم‌هایت برداشته، و هم‌سان با دیگران تو را آگاه ساخته؛ و بی گمان همین جهان با فرود آوردن گرفتاری آزمون به تن تو، و درهم شکستن نیرویت، چنان تو را از آینده تهدید می‌کند که باید گفت راستگوتر و وفادارتر از آن است که به تو دروغ بگوید یا تو را بفریبد.

۳-۱- دلیل فریفتن در نگاه حضرت امیر

بر پایه آموزه های نهج البلاغه، حسادت دلیل فریب دادن دیگران است. حسادت به معنی آرزو کردن زوال نعمت از کسی است که آن را به دست آورده است. شخص حسود کسی است که از وجود نعمت، شادکامی، موفقیت و پیشرفت دیگران در هر زمینه ای ناراضی است و دوست ندارد که دیگری از نعمت یا آسایش برخوردار باشد. حسادت در نهایت به ناتوانی و احساس کمبود در شخص حسود تبدیل می‌شود و شخصیت او را به حقارت می‌کشاند.

در الگوی حسادت، غالباً نوعی ترس نیز وجود دارد؛ زیرا حسود گاهی احساس می‌کند که دیگری عاطفه شخص مورد علاقه او را نسبت به وی به خطر انداخته است و یا موقعیت، مقام و یا چیزی را که او انتظار رسیدن به آن را داشته، دیگری احراز کرده است. برابر نهاده واژه حسد در فارسی «رشک» است. حسود با رفتارهایی که در جامعه نسبت به دیگری نشان می‌دهد، بدخواهی و آرزوی زوال نعمت محسود را می‌خواهد. اگر چه شاید خودش هم آن نعمت را داشته باشد. حسود می‌کوشد با بی‌اعتنایی و انتقاد از رقیب، او را از صحنه بیرون کند تا موقعیت خود را مستحکم نماید. بیشتر افراد منفی باف از این دسته هستند.

امام علی (ع) ریشه درخت فریبکاری را حسادت می‌دانند. آن حضرت با اشاره به داستان فریفته شدن حضرت آدم (ع) در بهشت عدن به دست شیطان بر پر رنگ بودن عنصر حسادت و رشک در این فریب تأکید دارند و می‌فرمایند:

«ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشَتَهُ، وَ أَمَّنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ، وَ حَذَرَهُ إِبْلِيسُ وَ عَدَاوَتُهُ. فَاعْتَرَتْهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقَةِ الْأَبْرَارِ. فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَ اسْتَبَدَلَ بِالْجَدَلِ وَجَلًا، وَ بِالْاِعْتِرَارِ نَدَمًا.» (نهج البلاغه، خطبه ۱)

آن گاه آدم را خدای پاک از هر کاستی در خانه‌ای سکونت داد که وسایل زندگی را کاملاً در آن فراهم کرد، و جایگاهش را آسوده و امن گردانید، و او را از ابلیس و دشمنیش بیم داد، لکن آن دشمن دیرین او را فریب داده و مغرورش کرد و به جایگاه نفیس و خانه پایدار و رفاقت با نیکانش رشک برد و یقینش را به شک و تصمیمش را به سستی فروریخت، و آسایش را به ترس و اضطراب و عزت و احترام خود را به پشیمانی مبدل کرد.

۱-۴- فریب؛ آفت ایمان، فرهنگ و اخلاق

ایمان و ارزشهای اخلاقی و فرهنگی از ملاکهای برجسته یک جامعه خداپاور و دین مدار است. در چنین جامعه ای اگر فریب در مفهوم مذموم و ناپسند آن رسوخ کند و رشد یابد ضربه ای مهلک بر پیکره ایمان و فرهنگ و اخلاق آن جامعه وارد خواهد ساخت و چهره ای نامتوازن از مومنان نشان خواهد داد. با کنکاش در آموزه های نهج البلاغه در می یابیم که حضرت امیر به این مهم توجه داشته و مسئله فریب مذموم را در سه حوزه ایمان، فرهنگ و اخلاق به زیبایی نشان داده و نمونه های عینی و تاریخی از آن را برای عبرت آیندگان نمایانده است.

در حوزه ایمان: رواج حيله های شرعی برای توجیه بی اخلاقی ها، غیبت ها، تهمت ها، منفعت جویی ها، دنیا طلبی ها و ... نمونه هایی از شرک پنهان اند که سخت ترین ضربه را بر پیکره ایمان وارد می آورد. اگر شخص دیندار از این شرک پنهان غافل باشد، افرادی مغرض در پوشش دین، ایمان او را به شرک می آلاینند و او را از روح ایمان تهی می سازند.

امام در نامه ای به عبدالله بن عباس، کارگزار آن حضرت در بصره، با شکوه و شکایت از خیانت او در امانت و صرف نادرست بیت المال فریفتگی او به مال دنیا را آفتی برای ایمان او برمی شمارد و دیگران را از آفت برحذر می دارد:

من تو را در امانت خود شریک داده بودم و تو را نزدیک ترین یار و همراز خویش گردانیده بودم، ... پس همین که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن خوی پلنگی پیشه کرده، و امانت مردم به خواری و پستی افتاده، و این امت از سوی دشمنان غافلگیر و پراکنده شده است، پشت سپر را برای پسر عمویت برگردانیدی، و همراه با جداشوندگان از او جدا شدی، و همراه با فروگذارندگان از یاری او دست برداشتی، ... و گویی این تو نبوده ای که با جهادت خدا را می خواسته ای، و گویی از سوی پروردگارت بر دلیل و حجت روشنی نبوده ای، بلکه تنها [در این روزگار دراز] برای خوردن دنیایشان به این امت نیرنگ می زده ای، و برای بردن غنیمت و دستاوردشان آهنگ فریبشان را در سر می پروانیده ای. (نهج البلاغه، نامه ۴۱)

امام علی (علیه السلام) در این عبارات، افتادن در ورطه فریب کاری منفی را به عنوان یکی از آفات ایمان گوشزد می کنند.

در حوزه فرهنگ و اخلاق: اخلاق، از بزرگ ترین و مهم ترین عوامل ثبات نظام اسلامی و تداوم آرمان های آن است. جامعه ای که دولت و ملت به ارزش های اخلاقی و فرهنگی آن احترام نگذرانند و آن را پاس ندارند، استوار نمی ماند. نیرنگ بازی و فریب کاری یکی از جلوه های بی توجهی به ارزش های اخلاقی و فرهنگی است. فساد اخلاقی و فرهنگی برگشت از اصول و بنیادهای فکری و عقیدتی است که حکومت و جامعه دوشادوش هم برای نهادینه سازی آن تلاش کرده اند؛ این بازگشت به عقب سم مهلک و کشنده ای برای جامعه اسلامی است.

امام علی (ع) در خطبه نود و ششم نهج البلاغه درباره این مسئله می فرماید: «پیوسته حکمت های الهی را بر شما می خوانم، از آن می گریزید؛ و با مواعظ بالغه و اندرزهای رسا شما را موعظه می کنم، پراکنده می شوید؛ به مبارزه با ظالمان شما را ترغیب می کنم، اما هنوز سخنانم به آخر نرسیده می بینم همچون «یادی سبا» متفرق می شوید!» آن حضرت در ادامه سخنان خویش با اشاره به رواج فریبکاری و نیرنگ در جامعه می فرماید: «(شما اندرزهای بلیغ مرا می شنوید، ولی) به مجالس خود باز می گردید و یکدیگر را از این مواعظ فریب می دهید (و آثار سخنان من را خنثی می کنید)» حضرت در ادامه خطبه خویش، تضعیف اراده مردم و اصلاح ناپذیری آنان را از آثار رواج فریب در جامعه برشمرده اند: «صبحگاهان شما را مستقیم می سازم، ولی شامگاهان همچون کمان خمیده سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را، به سوی من باز می گردید!».

بی تردید دلیل تاثیر فریب و نیرنگ شیطان صفتان در مردم جامعه با وجود اندرزهای بلیغ و جاذبه های اخلاقی و سخنان حکمت-آمیز آن حضرت، چیزی جز فقدان ثبات شخصیت درونی و نبود اراده قوی آنان نمی تواند باشد.

۲- نفس

نفس از اصطلاحات رایج در حوزه های فلسفه، عرفان، اخلاق و روان شناسی است. در قرآن کریم بارها این کلمه و مشتقات آن به کار رفته است.

۱-۲- معانی نفس

برخی از لغت پژوهان و نیز مفسران، نفس را کلمه ای می دانند که در آغاز از خود معنایی مستقل نداشته است، بلکه با اضافه به کلمه دیگر صرفا دارای نقش تاکیدی بوده است. در این نظریه، «نفس الشیء» معادل با «ذات الشیء» و «عین الشیء» است. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۲۳۴۷)

علامه طباطبائی (ره) در المیزان در تفسیر سوره انبیا، سیر تطور معنایی این واژه را چنین بیان کرده است:

با تامل در موارد استعمال لفظ «نفس» به دست می آید که این کلمه معنایی ندارد جز معنای کلمه ای که بدان اضافه می شود؛ بنابراین «نفس الشیء» همان «شیء» و «نفس الانسان» همان «انسان» و «نفس الحجر» همان «حجر» است. اگر این لفظ را جدای از

مضاف الیه به کار برند، معنای محصلی ندارد، لذا برای تاکید به کار می رود مانند: «جاءنی زید نفسه»؛ یعنی زید خودش نزد من آمد و به همین معناست که بر هر چیزی قابل اطلاق است حتی بر خداوند متعال، مانند: «کتب علی نفسه الرحمة». (انعام: ۱۲) بعدا استعمال این لفظ در مورد انسان شیوع یافته و حتی بدون اضافه، بر شخص انسان که مرکب از بدن و روح است اطلاق شده است مانند: «هو الذی خلقکم من نفس واحدة» (اعراف: ۱۸۹) یعنی از یک شخص انسان. و گاهی هر دو معنا در یک آیه به کار رفته است مانند: «کل نفس تجادل عن نفسها» (نحل: ۱۱۱) یعنی هر انسانی از خودش دفاع می کند.

بعدا این کلمه معادل روح به کار رفته است چون آنچه مایه قوام شخصیت انسان است مانند «حیات»، «علم» و «قدرت»، از روح است، نظیر: «اخرجوا انفسکم» (انعام: ۹۳) (طباطبایی، ج ۱۴، ۴۶۰) در این نوشتار منظور از نفس همان روح انسان است که مایه ثبات شخصیت انسان می شود و در تمامی ادوار زندگی او تغییرناپذیر باقی می ماند.

۲-۲- صفات نفس

در آیات قرآن کریم نفس به سه صفت متصف شده است. این صفات که انواع سه گانه نفس را شامل می شود عبارت است از: مطمئنه (حجر: ۲۷)، لوامه (قیامت: ۲) و آماره (یوسف: ۵۳).

خداوند درباره نفس اماره که به بدی فرمان می دهد از زبان حضرت یوسف چنین می فرماید: «وَمَا أَرَبُّهُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳).

نفس بشری میل به شهوت دارد، مگر این که آن را تربیت کرده و از امر به زشتی به سوی امر به نیکی هدایت کنیم. بنابراین، می توان با مداومت در تربیت نفس سرکش، آن را از نافرمانی خدا باز داشت و به نفس لوامه ای تبدیل کرد که انسان را بر ارتکاب هر عمل ناروایی که او را از خدا دور می سازد، سرزنش کند.

خداوند از نفس لوامه به عنوان نفسی سرزنش گر نیز در قرآن یاد کرده می فرماید: «لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت: ۲). در تفسیر این آیه «قره بن خالد» از حسن بصری نقل می کند که گفت: «به خدا سوگند، مؤمن همیشه نفس خود را سرزنش می کند و می گوید: چرا چنین گفتم؟ از این خوردنم چه هدفی داشتیم؟ وسوسه هایی که از خاطر گذشت بیانگر چیست؟ ولی شخص فاجر بدون هیچ هراسی به پیش می رود و بر هیچ چیزی خود را سرزنش نمی کند» (ابن کثیر: ۴ / ۴۴۵ - ۴۴۶).

نفس لوامه خاطرات دور و نزدیک را به یاد می آورد و از گناهان گذشته به خویش می پیچد و بر هدر دادن اوقات در غیر طاعت خدای متعال به شدت پشیمان می شود. از این که خوشنودی پروردگار را به دست نیاورده، شرمگین است و از این که در برابر فریبکاری های شیطان تسلیم شده است نادم و پشیمان است. او دائماً با نفس لوامه خود در حال نزاع و جدال است، به همین سبب چنین نفسی حساس گشته و زشتی و زیبایی را به خوبی درک می کند.

چنین کسی اولین چیزی که از خدا طلب می کند، مقاومت در برابر شرور نفس است که اگر بر این وصف و حالت دوام یابد، آنگاه خود را به صفاتی بالاتر و والاتر می آراید و به مرتبه آرامش و اطمینان نایل می شود. این سرنوشت کسی است که نفس لوامه داشته باشد. مؤمنی که به نفس لوامه مجهز است پیوسته نفس خود را از گفتار و رفتاری برحذر می دارد که مانع داخل شدن او به بهشت است.

بالاترین مرتبه نفس و نیکوترین آن، نفس مطمئنه است که اطمینان و آرامش را برای انسان به همراه دارد. خداوند از این نوع نفس در قرآن این گونه یاد می کند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: ۲۷ - ۲۸)

نفس مطمئنه حالتی است که آدمی در سایه قرب به پروردگار، اطمینان و آرامشی یافته که جز خدا به چیزی نمی اندیشد و همه چیز را مقهور و مغلوب اراده الهی می داند به همین جهت، سختی و راحتی، غنا و فقر، بود و نبود، آرامش او را بر هم نمی زند و او خود را تسلیم امر الهی می بیند.

سرزنش پیوسته نفس در برابر هر گفتار و رفتاری سبب می شود که انسان نفس خود را از کجروی باز دارد و به راه مستقیم باز گرداند. بی تردید نفسی که در راه مستقیم قرار گیرد با تندباد حوادث دنیوی به لرزه نمی افتد و زیور و زینت دنیا او را به خود مشغول نمی کند و نیرنگ های شیطان در او اثر نخواهد کرد. چنین نفسی با آرامشی که زبینه فرد مؤمن و اهل یقین است، تسلیم تقدیرات الهی می شود و توطئه های شیطانی و مظاهر فریبنده دنیا واقعی نمی نهد.

۲-۳- حالات و اوصاف نفس از منظر امام علی (ع) و روایات

برای شناخت کامل هر موضوعی و دست یابی به آن باید حالات و اوصاف آن را شناخت؛ از این رو در این مقام به حالات و اوصاف نفس و روح آدمی از دیدگاه امام علی (ع) و روایات نبوی می پردازیم. در روایات نبوی و سخنان امام علی (ع) از نفس به عنوان مرکب آدمی برای رسانیدن او به مقصد یاد شده است. همچنین از مضطرب بودن نفس آدمی در روایات سخن به میان آمده است:

الف) نفس به منزله مرکب آدمی: امام علی (ع) در توصیف نفس آدمی می‌فرماید: «إِنَّ نَفْسَكَ مَطِيَّتٌ كَإِنْ أَجْهَدْتَهَا قَتَلْتَهَا وَ إِنْ رَفَقْتَ بِهَا أَبْقَيْتَهَا»؛ «نفس تو مرکب سواری تو است اگر بیش از طاقت و ظرفیت بارش کنی او را خواهی کُشت و اگر با آن مدارا کنی باقی خواهد ماند.» (غررالحکم: ۳۶۴۳) آن حضرت در بیانی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ النَفْسَ حَمَضَةٌ وَ الْأَذْنَ مَجَاجَةٌ فَلَا تَجِبُ فَلَا تَجِبُ فَهَلْكَ بِالْإِلْحَاحِ عَلَى قَلْبِكَ فَإِنَّ لِكُلِّ عَضْوٍ مِنَ الْبَدَنِ اسْتِرَاحَةً»؛ «نفس بد عنق است و گوش حرف نشو، پس با پافشاری بر دل خویش، فهم خود از بین مبر زیرا هر عضوی از بدن نیاز به استراحت دارد.» (غررالحکم: ۳۶۰۳)

ب) نفس مضطرب: یکی دیگر از ویژگی‌هایی که برای روح و نفس آدمی در روایات آمده به التهابات و اضطرابات نفس اشاره دارد. در روایتی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «مثل القلب مثل ريشة بأرض تقلبها الرياح»؛ «حکایت دل چون رشته‌ای است در سرزمینی که باده‌ها آن را زیر و رو کند.» (نهج الفصاحه: ۲۷۱۴) به باور استاد مطهری:

انسان در دو لحظه به یک حالت نیست و بیش از هر چیز تحت تأثیر اعمال خویش است، یک عمل نورانی به او نور می‌بخشد و عمل کثیف ظلمانی نور را از انسان می‌گیرد و او را تاریک می‌کند. کار نیک به دل انسان نرمش می‌دهد و او را آماده برای پذیرش اندرزها و حق و حقیقت می‌نماید. و برعکس اعمال خلاف فطرت انسانی، قساوت دل می‌آورد.

(آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۱۴۶)

مولانا نیز چنین بیانی در مثنوی دارد:

در حدیث آمد که دل همچون پریست در بیابانی اسیر صرصریست
باد پر را هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۶۴۱-۱۶۴۲)

به اعتبار همین زیر و روشن شدن‌ها به روح انسان، قلب می‌گویند. در روایات دیگری نیز به این حالت روح اشاره شده است. امام علی در باره این ویژگی نفس و قلب در نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَأَبْتَعُوا لَهَا طَرَأَفَ الْحَكْمِ»؛ «این دل‌ها گاهی احساس تنگنا می‌کنند و به ستوه می‌آیند. برای آن‌ها سخنان زیبای حکمت‌آمیز بجویید.» (نهج البلاغه، حکمت ۹۱)

۳- عبادت

۳-۱- معنی واژه عبادت

واژه عبادت در نگاه بسیاری از واژه‌شناسان به معنی «خضوع» است. قرطبی اصل عبادت را خضوع می‌داند (قرطبی، ج ۱، ۲۳۵) و طبری در تفسیر جامع البیان می‌گوید: «اصل عبودیت نزد همه عرب به معنی ذلت و خاکساری است.» (طبری، ج ۱، ۳۰) چنین برداشتی را در کتب لغت نیز می‌توان دید. ابن منظور در برابر واژه خضوع واژه «ذلت» را آورده است که به لحاظ معنایی نزدیک به خضوع است و یا نهایت خضوع را می‌رساند. (ابن منظور، ج ۳، ۷۳)

باید دانست که هر اطاعتی، عبادت نیست. تفاوت میان عبادت و اطاعت کلیدی‌ترین نکته برای فهم درست عبادت است. به دیگر سخن، انسان می‌تواند از هر شخصی اطاعت کند، آن‌گونه که قرآن به اطاعت از پدر و مادر امر می‌کند، اما مجاز به عبادت هیچ کس غیر از خدای متعال نیست. در واقع مرز میان اطاعت و عبادت همان قیدی است که در اطاعت شخص از فردی دیگر وجود دارد. برای نمونه اطاعت از پدر مادر تا زمانی لازم الاجرا است که نافرمانی از خداوند را به دنبال نداشته باشد، اما عبادت پروردگار، عبادتی بی قید و شرط است. به باور علامه طباطبایی:

عبادت هر چیز مساوی با اعتقاد به ربوبیت او است، همچنین اطاعت بدون قید و شرط هر چیز نیز مساوی با رب دانستن آن چیز است، پس طاعت هم وقتی به طور استقلال باشد خود، عبادت و پرستش است و لازمه این معنا این است که شخص مطاع را بدون قید و شرط و به نحو استقلال اله بدانیم، زیرا اله آن کسی است که سزاوار عبادت باشد. (طباطبایی، ۳۲۷/۹)

اصل عبادت، حالت قلبی و درونی انسان است. پس نماز و روزه و مانند آن، حقیقت عبادت نیستند، اگر چه افعال و اعمالی هستند که عبادت در شکل آنها ظهور و بروز می‌کند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

و هیچ شکی نیست در اینکه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگی درونی او و حالاتی که در قلب نسبت به معبود دارد که اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلاً عبادت به شمار نمی‌رود و لیکن در عین حال این توجه قلبی باید به صورتی مجسم شود و خلاصه عبادت در کمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به این است که در قالبی و ریختی ممثل گردد. (طباطبایی، ۵۰۸/۱)

۳-۲- زمینه‌های تحقق عبادت حقیقی

حقیقت عبادت در روایات به زیبایی تحلیل و تفسیر شده است. همچنین به زمینه‌ها، مقدمات، شرایط و بسترهای تحقق عبادت حقیقی نیز اشاره شده است. برای نمونه در حدیث معراج می‌خوانیم:

يَا أَحْمَدُ، هَلْ تَدْرِي مَتَى يَكُونُ لِي الْعَبْدُ عَابِدًا؟ قَالَ: لَا يَا رَبِّ، قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ فِيهِ سَبْعُ خِصَالٍ: وَرَعَ يَحْجُزُهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَصَمَّتْ يَكْفُهُ عَمَّا لَا يَنْبَغِيهِ، وَخَوْفٌ يَزِدُّهُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ بُكَائِهِ، وَحَيَاءٌ يَسْتَحْيِي مَنِّي فِي الْخَلَاءِ، وَأَكْلٌ مَا لَا بَدَّ مِنْهُ، وَيُبْغِضُ الدُّنْيَا لِبُغْضِي لَهَا، وَيُحِبُّ الْأَخْيَارَ لِحُبِّي لَهُمْ.

در حدیث معراج آمده است: ای احمد، آیا می دانی که بنده چه وقت مرا بندگی می کند؟ عرض کرد نه، ای پروردگار. فرمود: هرگاه هفت خصلت در او فراهم آید: پارسایی و ورعی که مانع او از حرامها شود و سکوتی که او را از سخنان بیهوده باز دارد و ترسی که هر روز بر گریه او بیفزاید و شرمی که در خلوت و تنهایی از من داشته باشد و خوردن به اندازه ضرورت و دنیا را ناخوش بدارد چون من آن را ناخوش دارم و نیکان را دوست بدارد چون من آنان را دوست می دارم. (ارشادالقلوب: ۲۰۵)

۳-۳- موانع لذت بردن از عبادت

هوی و هوس و مال دوستی از موانع عبادت است. در روایتی از حضرت مسیح (ع) آمده است: «بحق أقول لكم: إنه كما ينظر المريض إلى طيب الطعام فلا يلتذ به مع ما يجده من شدة الوجع، كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة ولا يجد حلاوتها مع ما يجد من حب المال»؛ «همان گونه که شخص بیمار به خوراک خوب و خوشمزه می نگرد اما به سبب درد شدیدی که دارد از آن لذتی نمی برد، دنیا دار نیز با وجود مال دوستی از عبادت لذت نمی برد و طعم آن را نمی چشد.» (بحار الانوار، ۳۱/۱۴)

بی گمان دنیا دوستی و لذت عبادت در یک دل جای نمی گیرد. کسی که دوستی دنیا را از دلش بیرون نکند، طعم آخرت دوستی را نخواهد چشید. حضرت علی (ع) در تبیین این واقعیت چنین می فرمایند: «كَيْفَ يَجِدُ لَذَّةَ الْعِبَادَةِ مَنْ لَا يَصُومُ عَنِ الْهَوَى؟!»؛ «چگونه لذت عبادت را بچشد کسی که از هوی و هوس باز نمی ایستد؟» (غررالحکم: ۶۹۸۵)

در خبرهای داوود (ع) آمده است: «دوستان مرا چه به غم دنیا خوردن؟ غم دنیا شیرینی مناجات را از دلهايشان می برد. ای داوود من دوست دارم که دوستان من روحانی باشند و غم دنیا را به خود راه ندهند.» (تحف العقول: ۵۰۷، ۵۰۹).

بحث و نتیجه گیری:

در سخنان پیشوایان دین راهکارهای مناسبی برای تربیت نفس در هجوم بی امان جاذبه های دنیا که به پوشاندن طعم واقعی عبادت بر مومن می انجامد، ارائه شده است. این نوشتار با تبیین رابطه خدعه با نفس در روایت «خادع نفسک للعباده» و تحلیل چگونگی کاربرد خدعه برای عبادت درمی یابیم که خدعه در این عبارت بار معنایی منفی ندارد. واژگان هم معنای آن مانند مکر و خدعه و حيله نیز بار منفی ندارند؛ زیرا ریشه معنایی این کلمات پنهان کاری است و بسته به اینکه پنهان کاری در چه جهت و به چه هدفی باشد بار معنایی خود را پیدا می کند.

نفس در این عبارت به مفهوم روح است؛ روح نیازمند تربیت است و برای تربیت و وارد ساختن آن به حوزه عبادات باید ترفندها و شگردهای خاصی را به کار بست. منظور از عبادت در این روایت که به چاره اندیشی در تربیت نفس برای پرداختن به آن اشاره شده، عبادات مستحب است نه عبادات واجب، زیرا واجبات از زمره عباداتی است که ترک آن ممکن نیست.

مراجع

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیة، الطبعة الاولى.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- احمد پناه، حبیب الله، فرهنگ تطبیقی نهج البلاغه، سمنان، انتشارات دانشگاه سمنان، ۱۳۸۸.
- انصاریان، حسین، ترجمه نهج البلاغه، تهران، پیام آزادی، ۱۳۸۶.
- بحرانی، کمال الدین ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمد رضا عطایی، حبیب روحانی، بنیاد پژوهشهایی اسلامی، ۱۳۸۵.
- حرعاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ هجری)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، بیروت.
- خوانساری، جمال الدین محمد بن آقا حسین، شرح غررالحکم ودررالکلم، تهران انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۶۰.
- جعفری، محمد مهدی، پرتوی از نهج البلاغه، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اسفند ۱۳۸۱.

- خالقیان، ام البنین، معجم اعراب الفاظ نهج البلاغه ویرایش و مقدمه خلیل باستان، تهران، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، بهار ۱۳۹۱.
- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، آوای منجی ۱۳۹۱.
- دشتی، محمد، اسناد و مدارک نهج البلاغه، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۸.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
- محمدحسین طباطبایی: المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۲ش، چاپ پنجم.
- طریحی، فخرالدین بن محمد ۹۷۹-۱۰۸۵ق، مجمع البحرین، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع) فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دار الهجره، ۱۴۱۴ق
- فتوحی رودمعجنی، محمود، آیین نگارش مقاله علمی-پژوهشی-تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۱.
- منہاج، ابراهیم، نهج البلاغه به صورت موضوعی با ترجمه مقابل فنی ادبی کلمات مشکل، قم، چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- - معادیخواه، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب: فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، تهران، ذره، ۱۳۷۲
- - محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، دارالحدیث ۱۳۸۳.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۸۳ - ۱۳۷۹) پیام امام امیر المومنین (ع)، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیه،
- مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.